



حامد وفایی، استاد مطالعات چین در دانشگاه تهران در گفت‌وگو با «ایران» تشریح کرد

هنر بهره‌گیری از ظرفیت چین

چگونه تهران می‌تواند از ظرفیت‌های سیاسی و دیپلماتیک پکن به‌طور مؤثر بهره‌برداری کند؟

گفت‌وگو

کروه دیپلماسی - در میانه گرداب تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، نقش چین به عنوان یک قدرت جهانی در قبال ایران چگونه ترسیم می‌شود؟ آیا پکن تنها بر اصول کلی دیپلماسی خود پای می‌فشارد یا منافع راهبردی مشترک با تهران را نیز در محاسباتش لحاظ می‌کند؟ دکتر حامد وفایی، استاد دانشگاه تهران در گفت‌وگویی تفصیلی، از سه پایه اصلی مواضع چین درباره ایران می‌گوید: مخالفت با استفاده از زور، حمایت از حاکمیت ملی و دعوت به گفت‌وگو؛ او توضیح می‌دهد که این اصول نه تنها در شورای امنیت و شورای حقوق بشر تکرار شده، بلکه در تماس‌های سطح بالایی مانند گفت‌وگو و وزیر خارجه چین با مقامات ایرانی نیز برجسته بوده است.

وفایی با اشاره به اعلام آمادگی صریح پکن برای ایفای نقش مثبت در میانجی‌گری، این کشور را ظرفیتی قدرتمندتر از بازیگران منطقه‌ای سنتی مانند عمان و قطر می‌داند و تأکید می‌کند: «چین یک قدرت تقریباً هم‌سطح با آمریکا است، اما سؤال کلیدی اینجا است که ایران چگونه می‌تواند از این ظرفیت بهره‌برد؟» استاد دانشگاه تهران معتقد است که کلید موفقیت، تبدیل مسأله ایران به عرصه‌ای برای تقابل دو

رویکرد مواضع چین نسبت به تحولات اخیر کشورمان، به‌خصوص مواضعی که در نشست‌های بین‌المللی نظیر شورای امنیت و شورای حقوق بشر اتخاذ می‌شود، چطور باید تحلیل کرد؟

موضع اصولی چین درباره تحولات که اخیراً در ایران اتفاق افتاد، چند پایه اصلی دارد که در مواضع مختلفشان هم بیان شده است. اصولاً در سیاست خارجی چین، این موارد نسبت به کشورهای دیگر نیز بیان می‌شود. این سه پایه اصلی عبارتند از: مخالفت با استفاده از زور در نظام بین‌الملل، حمایت از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران؛ دعوت طرفین به گفت‌وگو و خوشنتر داری، چینی‌ها این سه پایه را پس از مواضع تند «دونالد ترامپ» علیه جمهوری اسلامی ایران و تهدیداتی که مطرح کرد، مجدداً عنوان کردند. بر این مبنا تعدادی اقدامات دیپلماتیک هم ترتیب می‌دادند. مثلاً این مواضع را در نشست اضطراری شورای امنیت دقیقاً به همین ترتیب که گفتیم، بیان کردند. می‌توانیم بگوییم در نشست حقوق بشر هم همین بود. اما کار دیگری که انجام دادند، تماسی بود که آقای «وانگ یی»، وزیر خارجه چین که هم عضو کمیسیون سیاسی حزب است (یعنی هم یک شخصیت اجرایی است

و هم شخصیت ایدئولوژیک چین به حساب می‌آید) و در هرم قدرت چین جایگاه ویژه‌ای دارد، با آقای «عراقچی» داشت. در آن تماس همین موارد اشاره شد. نهایتاً، مواضعی که وزارت خارجه چین و سخنگوی این وزارتخانه درباره تحولات و مسائلی که اخیراً اتفاق افتاد اعلام کردند، مجدداً همین موارد در شورای حقوق بشر هم تکرار شد.

اساساً چین در موضوع میانجی‌گری در تحولات بین‌المللی و به‌طور ویژه در مورد ایران، چه رویکرد و ظرفیتی دارد؟

چین به‌هرحال یک قدرت جهانی است که در بسیاری از مسائل با ما اشتراکات و رابطه مشارکت راهبردی و جامع دارد. جمهوری اسلامی می‌تواند از ظرفیت این قدرت جهانی که اتفاقاً در بعضی حوزه‌ها با آمریکایی‌ها رقابت‌های راهبردی هم دارد، استفاده کند. نکته‌ای که آقای «وانگ یی» در گفت‌وگویش با آقای «عراقچی» به آن اشاره کرد، تأکید بر گفت‌وگو و طرفین برای حل مسائل و اختلافاتشان و اعلام آمادگی چین برای ایفای نقش مثبت در این زمینه بود. به این معنا که می‌شود از ظرفیت چین استفاده کرد؛ یعنی می‌شود با چینی‌ها وارد گفت‌وگویی شد که

دیدگاه آمریکایی و چینی درباره نظم جهانی است؛ به نحوی که ایران بتواند رفتارهای آمریکا در منطقه و در قبال تهران را در تضاد ماهوی با اصول سیاست خارجی چین تعریف و برجسته کند. همان‌گونه که در پرونده هسته‌ای با شکل‌دهی به گفت‌وگوهای چندجانبه و تعامل با نهادهای بین‌المللی محقق شد و دیدیم که در موضوع مکانیسم استنباط چین چگونه عمل کرد. او هشدار می‌دهد، اگر ایران نتواند از قدرت و نفوذ چین در شرایط حساس بهره‌برد، پرسش‌هایی جدی درباره دستاوردهای رابطه راهبردی دو طرف در داخل کشور مطرح خواهد شد. وفایی در تحلیل ژئوپلیتیک پیچیده رقابت آمریکا و چین عنوان می‌کند که ثبات منطقه‌ای برای پکن ضرورتی راهبردی است؛ ضرورتی که هرگونه بی‌ثباتی در خاورمیانه می‌تواند پروژه‌های کلان اقتصادی چین را تحت تأثیر قرار دهد. این گفت‌وگو، تصویری چندلایه از منطقه پکن در قبال تهران ترسیم می‌کند؛ از حقوق بشر تا امنیت جهانی و از رقابت با واشنگتن تا حفظ توازن در رابطه با همسایگان منطقه‌ای.

مثلاً در کنترل «ترامپ»، در اعتراض به «ترامپ» و در واکنش به او، دقیقاً از حالت میانجی‌گری چین بهره‌برد. قطعاً قدرت چین، اهرم چین و جایگاه چین، بسیار قوی‌تر از کشورهای مثل عمان، قطر و دیگر کشورهای حاشیه خلیج فارس است. اما به نظر می‌رسد ما عناینی به این موضوع نداشته‌ایم. عمان یا قطر یا حتی عربستان، کشورهای هستند که زیرمجموعه آمریکا به حساب می‌آیند و تحت تأثیر آمریکا هستند و ما همیشه از آنها استفاده کرده‌ایم اما ظرفیت چین متفاوت است. به عنوان مثال در یک مورد، بحث رابطه ایران و عربستان بود که چین وارد شد و این مسأله را حل کرد. به نظر من در عین حال که باید مراقب باشیم همه پرونده‌ها با چین گره نخورد اما اگر واقعاً شرایط حساس باشد و تهدیدات جدی شود، باید از هر ظرفیتی استفاده کرد. به نظر می‌آید یک ظرفیت بسیار خوب است که بسیار قوی‌تر از کشورهای منطقه است. با اینکه یک قدرت تقریباً هم‌سطح با آمریکاست.

چین اراده‌ای برای این میانجی‌گری دارد؟ خودش به صراحت‌ها این را گفته است. به صراحت اعلام کرده که ما آماده‌ایم. این به

آن معناست که می‌توانیم وارد شویم و کارهایی انجام دهیم. حالا اینکه این نقش مثبت در چه حوزه‌هایی است، در تحریم است، در جلوگیری از جنگ است، در کنترل فضا است، در چه شرایطی است، باید درباره جزئیاتش صحبت کرد. اما نکته این است که الان در این باره پالس مثبت از سمت چین آمده است. ما باید از این پنجره استفاده حداکثری کنیم، چرا که رژیم صهیونیستی در تدارک اجماع است و می‌خواهد بیشترین فشار را علیه ما وارد کند. به نظر می‌توانیم از ظرفیت چین استفاده کنیم که حداقل گوشه‌ریزنگ قرار نگیریم. البته نباید این‌طور تصور شود که چین می‌آید و اینارگانه ما را از گوشه‌ریزنگ درمی‌آورد، چون مدل میانجی‌گری چین قطعاً به این شکل نیست که مثلاً برادرانه اقدام کند بلکه اصولی دارد. بر اساس آن اصول می‌شود کاری کرد، حداقل یک مقدار فضا را کنترل کرد. به نظر این مهم است که باید به آن توجه شود.

در یک پازل کلان‌تر، چقدر برای چین مهم است که نظم کنونی منطقه دچار تغییر نشود؟

ببینید، وضعیتی که آمریکایی‌ها در حال رقم زدن آن هستند، ریشه در شرایطی دارد که دوره ترامپ ایجاد کرد. به نظر من، یک اشتباه تحلیلی که گاهی در ایران درباره آمریکای رخ می‌دهد، این است که مسائل جاری در دست پیگیری واشنگتن را صرفاً به شخص ترامپ تقلیل می‌دهیم. بی‌شک روحیات فردی سیاستمداران در تصمیم‌گیری‌ها مؤثر است، همان‌طور که مثلاً این موضوع در مورد آقای پوتین نیز صادق است. اما سیاست‌های کلان ایالات متحده تنها در اختیار رئیس‌جمهوری نیست. در پشت صحنه، ده‌ها نهاد اطلاعاتی و امنیتی، اتاق‌های فکر متعدد، محاسبات منافع ملی و اسناد راهبردی مانند «سند امنیت ملی» وجود دارند. بنابراین نمی‌توان همه چیز را صرفاً برآمده از اراده فردی ترامپ دانست. نکته اصلی این است که تحولات کنونی، حاصل جمع جبری تصمیماتی است که نهاد سیاستگذار آمریکا به آن رسیده و اکنون در قالب «ترامپ‌سیسم» در حال اجراست. اینها نه صرفاً خواسته‌های یک فرد، بلکه برآیند یک جریان فکری مسلط در ساختار قدرت ایالات متحده است.

با این توضیح، درباره نکته‌ای که شما مطرح کردید باید گفت این جریان فکری برای مقابله با روندی صورت گرفته که به نوعی بعد از دوره کلینتون شکل گرفت. اگر نمودار نقش‌آفرینی آمریکا در نظام بین‌الملل را ترسیم کنیم، این نمودار تا دوره کلینتون رو به بالا بوده، ولی پس از آن به‌خصوص بعد از حمله آمریکا به عراق و افغانستان در دوره بوش با توجه به انتقادات صورت گرفته به آن روند، نقش بین‌المللی آمریکا به تدریج شیب نزولی گرفته است. نمی‌توانیم سقوط زیر بحث افول و سقوط، گفت‌مان اغراق آمیزی بود که گاه مطرح می‌شد و چندان واقعی نیست، اما به هر حال آن اوج سابق را ندارد. برای اینکه این شیب نمودار را رو به بالا نگه دارند، این مجموعه سیاست‌هاست که امروز در ونزویلا پیگیری می‌شود، در انرژی دنبال می‌شود، در مسأله گرینلند مطرح شده، رقابت‌ها در جنوب شرق آسیا و دریای چین جنوبی و مسائل امنیتی که در سند امنیت ملی آمریکا می‌بینید. اگر به این سند نگاه کنید، می‌بینید جایگاه چین چگونه تعریف شده و آمریکا چه برنامه‌ای برای آن دارد.

مجموعه سیاست‌های فعلی آمریکا، از ونزویلا و حوزه انرژی تا توجه به گرینلند، رقابت در جنوب شرق آسیا و دریای چین جنوبی و فضامین مطرح در سند امنیت ملی این کشور، همه در راستای مهار این روند و حفظ برتری است. اگر به این مجموعه نگاه کنیم، متوجه تحولی در ژئوپلیتیک جهانی می‌شویم. حال در این میان، پرسش این است که ثبات منطقه‌ای چقدر برای چین اهمیت دارد. وقتی مجموعه این موارد را کنار هم می‌گذاریم، متوجه می‌شویم ژئوپلیتیک نظام بین‌الملل تحولی را سپری می‌کند که پیکان اصلی این رقابت‌ها با دست‌کم بخش مهمی از آن به سمت منافع چین نشانه رفته است. این مسأله چندبعدی است. مثلاً در روابط دوجانبه آمریکا و ونزویلا، یک بخش آن مربوط به آمریکا و آمریکا لاین است، بخشی مربوط به نیمکره غربی است، بخشی مرتبط با اروپاست و بخش مهمی هم به رابطه آمریکا و چین بازمی‌گردد. اگر به این زاویه و از منظر رقابت آمریکا و چین نگاه کنیم، قطعاً هر گونه دخالت آمریکا اگر بخواهد به مداخله نظامی بینجامد یا هر اقدامی که ثبات منطقه را برهم‌زند، به ضرر چین است. چرا؟ زیرا چین کلیدواژه‌ای که برای خود

نسبت به آن استفاده کرد. شبیه به حساسیت ما نسبت به سرنوشت جنبش‌های اسلامی در دیگر کشورها که همواره اصول ثابتی نسبت به آنها داشته‌ایم. خب اگر ما دقیقاً این سرخط‌های چینی‌ها را در مباحث سیاست خارجی شناسایی نکنیم و بر اساس آن تعریف معادلات مشترک را در دستور کار قرار بدهیم، می‌توانیم این امید را داشته باشیم که در مواجهه با بحران‌ها و چالش‌هایی که برای ما به وجود می‌آید، از ظرفیت یک کشور بزرگ مثل چین که اتفاقاً اهرم اقتصادی هم دارد بهره‌مند شویم. این برای تأثیر بر تشکیلاتی مثل ترامپ خیلی اهمیت دارد، هرچند که نمی‌توان در مورد کنترل کردن آن خوش بین بود اما برای مهار ضربات یا کاهش هزینه چالش‌هایی که ایجاد می‌کند، مؤثرتر است.



چین رابطه خود با ایران را در سطح یک «مشارکت راهبردی جامع» تعریف کرده و طبیعتاً تلاش می‌کند در مواضع و کنش‌های بین‌المللی خود، این بعد راهبردی را به نحوی لحاظ کند

در خاورمیانه تعریف و نقشی که در سطح امنیتی برای خود ترسیم کرده، «نقش ثبات‌بخش» است. پس از تحولاتی که شاهد بودیم -اینکه اسرائیلی‌ها به سوریه، لبنان، بعد به ایران و حتی قطر حمله کردند- درست است که کارت بازی اسرائیل بسیار تقویت و از جهاتی دست ایران را منطقه محدود شد و امکان مانور ایران کاهش یافت، اما از طرف دیگر تأثیرات مخربی بر برنامه‌های چین گذاشت؛ زیرا زیربنای برنامه‌های چین، امنیت و ثبات است. در حوزه اقتصاد نیز همین‌طور است. مدل نفوذ ورود چین در معادلات مناطق مختلف مثلاً در آفریقا که چین در زیرساخت‌ها سرمایه‌گذاری سنگینی کرده -یا در مورد ونزویلا که حجم گسترده‌ای از مرادوات اقتصادی چین با این کشور، پس از تحولات اخیر زیر سؤال رفته و مسأله وام‌ها و تعهدات مالی مطرح شده، نشان می‌دهد کاری که آمریکا در ونزویلا انجام داد، هرچند در کوتاه‌مدت و در سطح دوجانبه و منطقه‌ای به نفع آمریکا بود، اما در سطح جهانی و در رقابت قدرت‌ها به زیان چین تمام شد. اگر از این منظر نگاه کنیم، حالا جدا از اینکه چین مقدر به جمهوری اسلامی علاقه دارد یا اینکه ایران چقدر موفق شده توجه چین را به اهمیت حضور خود جلب کند، بحث دیگری است اما در کل به هم خوردن نظم فعلی خاورمیانه قطعاً به نفع چین نیست؛ آن هم با ادبیات و گفت‌مانی که آمریکا و اسرائیل تعریف می‌کنند و همان نقشه‌ای که نتانیاهو در سازمان ملل ارائه داد که کاملاً در مقابل کردیوها و نگاه‌های راهبردی چین قرار می‌گیرد. این بحثی است که در حوزه امنیتی قابل بررسی است.

در حوزه‌های نرم و حقوق بشری، رویکرد چین چیست؟

در حوزه‌های نرم و حقوق بشری، رویکرد چین مبتنی بر چند اصل مشخص و قابل ردیابی است که در مواضع دیپلماتیک این کشور به صورت پیوسته تکرار می‌شود. به طور خلاصه می‌توان گفت که پکن در قبال مسائلی مانند حقوق بشر و مباحث مرتبط با نازآرامی‌ها در کشورهای دیگر به‌ویژه در ایران، رویکردی مبتنی بر حفظ موازنه و تأکید بر اصول حاکمیتی اتخاذ کرده است. در واقع، چین از یک سو تلاش دارد جایگاه خود را به عنوان مدافع حاکمیت دولت‌ها در نظام بین‌المللی تثبیت و از سوی دیگر، منافع اقتصادی و ژئوپلیتیک خود را در مناطق مختلف حفظ کند. در مورد حقوق بشر، موضع چین عمدتاً حول چهار محور اصلی می‌چرخد: اول، مخالفت با سیاسی‌سازی حقوق بشر است. چین معتقد است که برخی قدرت‌ها، به‌ویژه آمریکا، از موضوع حقوق بشر در چهارچوبی گزینشی و ابزاری برای فشار بر کشورهای مخالف خود استفاده می‌کنند، در حالی که نسبت به وضعیت مشابه در کشورهای متحدشان سکوت اختیاری می‌نمایند. دوم، باور به حقوق و آزادی‌های سازنده است. جالب اینجا است که برخلاف برخی دولت‌ها که هرگونه گفت‌وگو حقوق بشری را دخالت می‌دانند، چین در موارد متعددی با غرب وارد مذاکره شده و توانسته از طریق تعامل، برخی فشارها را تعدیل کند. سوم، تأکید بر بی‌طرفی و انصاف است؛ بدین معنا که ارزیابی باید فارغ از استانداردهای دوجانبه انجام شود و چهارم، احترام به حق حاکمیت و حق تعیین سرنوشت داخلی کشورهاست.

در پشت این مواضع، دو منطق راهبردی بزرگ‌تر نیز وجود دارد: اول، حمایت از اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها، که پایه روابط بین‌الملل از دید پکن است. دوم، حفظ ثبات منطقه‌ای. این منطق برای چین بسیار حیاتی است، چراکه نفوذ اقتصادی چین در مناطقی مختلف از خاورمیانه تا آفریقا، مبتنی بر آرامش و امکان برنامه‌ریزی بلندمدت است. تنش و بی‌ثباتی، پروژه‌های زیرساختی و سرمایه‌گذاری‌های کلان چین را با مخاطره مواجه می‌کند. بنابراین برای پکن، ثبات نه یک انتخاب که یک ضرورت راهبردی است. این رویکرد را می‌توان در مواضع چین درباره ایران نیز مشاهده کرد یعنی تأکید بر خودداری از خشونت، احترام به حاکمیت ایران و دعوت به گفت‌وگو در داخل از جمله مواضع چین است. در نهایت، چین می‌کوشد میان دفاع از اصولی چون عدم مداخله و حفظ رابطه اقتصادی و امنیتی با کشورهای مختلف، از جمله ایران، توازن برقرار کند.

با توجه به امضای سند راهبردی بین تهران و پکن، کنش چین در قبال ایران تا چه حد متأثر از یک شریک راهبردی است؟

در مورد منطق چینی‌ها و روابط راهبردی‌شان با ایران، فارغ از این بحث که ایران تا چه حد توانسته این رابطه راهبردی تعریف شده را عملاً رشد دهد یا به صورت ملموس محقق کند، باید گفت که این چهارچوب در سیاست‌گذاری پکن یک واقعیت مهم است. چنین رابطه‌ای که با ایران را در سطح یک «مشارکت راهبردی جامع» تعریف کرده و طبیعتاً تأثیر می‌کند در مواضع و کنش‌های بین‌المللی خود، این بعد راهبردی را به نحوی لحاظ کند. این بدان معناست که وقتی چین در شورای امنیت یا شورای حقوق بشر موضعی اتخاذ می‌کند، یا زمانی که مقام‌های ارشد آن مانند وزیر امور خارجه یا طرف ایرانی تماس می‌گیرند، تنها به اصول کلی سیاست خارجی خود مانند عدم مداخله یا حفظ ثبات فکر نمی‌کند. بخشی از محاسبات آنها نیز حفظ و مدیریت این رابطه راهبردی با تهران است. پکن نمی‌خواهد موضعی بگیرد که به اعتماد و همکاری بلندمدت با ایران، به عنوان یک شریک مهم در غرب آسیا، لطمه جدی بزند.



بشر